

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید	گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید
گفتم زمهر و رزان ، رسم وفا بیاموز	گفتم زمهر و رزان ، رسم وفا بیاموز
گفتم که بر خیالت ، راه نظر، ببندم	گفتم که بر خیالت ، راه نظر، ببندم
گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد	گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد
گفتم خوشا هوایی کز باغ خلدخیزد	گفتم خوشا هوایی کز باغ خلدخیزد
گفتم دل رحیمت ، کی عزم صلح دارد ؟	گفتم دل رحیمت ، کی عزم صلح دارد ؟
گفتم زمان عسرت ، دیدی که چون سر آمد	گفتم زمان عسرت ، دیدی که چون سر آمد

۱- ساختار غزل

الف : موسیقی بیرونی غزل یا وزن غزل : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن، بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف درهر مصرع این غزل ۱۴ هجا وجود دارد که ۴ هجای آن کوتاه و ۱۰ هجای آن بلند است .

ب : موسیقی کناری غزل : از غزل های ردیف دارحافظ است که ردیف آن « آید » است و قافیۀ آن در واژه های « سر ، بر ، کم تر ، دیگر ، رهبر ، دلبر ، بنده پرور ، در ، سر » قرار دارد .

سلمان ساوجی غزلی بر همین وزن و قافیه دارد :

وصلت به جان خریدن، سهل است، اگر برآید

ناصر بخارایی نیز غزلی بر همین وزن و قافیه دارد :

از درد هجر حانا جانم همی برآید

ج : موسیقی درونی غزل : در این غزل ، مصوت بلند « ا » از ردیف ، در همه شعر می پیچد و گسترش می یابد ، به طوری که مثلاً در بیت اول و سوم عبار؛ در بیت دوم ، ۸ بار ؛ و در بیت چهارم ، ۵ بار تکرار می شود .

در واج آرای صامت ها نیز ، علاوه بر صدای « گ » که در همه ابیات مکرر می شود ، صدای « ر » نیز بیش از هر صدای دیگری در این غزل شنیده می شود ؛ به عنوان نمونه ، در بیت اول و چهارم ۴ بار و در بیت دوم و سوم ، ۶ باره گوش می رسد .

در حوزه موسیقی معنایی هم ، در این غزل مناظره ای رندانه و عاشقانه بین عاشق و معشوق در جریان است که حافظ در آن به طنز و جد ، شکایت و ملا مت ، استعاره و کنایه و تشبیه ، مجموع غم ها و عاشقی خود را شرح می دهد .

www.my-dars.ir

۲- نوع غزل

ازعاشقانه های کاملاً زمینی و فرشی حافظ است که شاعر در خیال یا در حضوربا رندی تمام با معشوق خویش به مناظره می پردازدو موقعیت های

متفاوت و ناسازگارعاشق و معشوق را به تصویر می کشد و نشان می دهدکه با دلبری شوخ و بذله گو ، حاضر جواب و نکته سنج سروکار داردکه عاشق را پیوسته در خوف و رجا نگه می دارد و در حالی که غم عشق او ، عاشق را می کشد و شکن خم اندر خم و دراز او ، عاشق را گمراه عالم می سازد و لب لعل شیرینش ، دل دادگان را می کشد ؛ اما معشوق هنوز از بنده پروری خویش یاد می کند و وصال را به زمانی نامعلوم حوالت می دهد که باید عاشق بیچاره ، هم چنان در انتظار آن باشد تا روز وصل فرارسدو مجموعه غصه اش را به پایان برساند .

۳- قلمرو زبانی غزل

بیت ۱: در این غزل « گفتن » علاوه بر معنی رایج آن به معانی شکایت کردن ، جواب دادن ، خواستن ، تهدید کردن ، ذوق زده و شادمان شدن ، پرسیدن ، فاش کردن و... به کار رفته است .

*گفتم: شکوه کردم *غم تو دارم: غم جدایی و عشق تورا در دل دارم، من از عشق تو غمگینم *سرآید: به پایان می رسد
 *گفتا غمت سر آید: پاسخ داد این غمگینی تو به پایان می رسد. * غمت سر آید: کنایه از دوران غم و اندوه به پایان می رسد
 *ماه من شو: معشوق زیبای چون ماه من باش، در شب زندگی برای من ماه باش
 * اگر برآید: اگر از دست من ساخته باشد، اگر بشود. * «ا» درگفتا «الف پاسخ یا جواب» است * بیت ۸ جمله است .

بیت ۲: *مهوروزان: عاشقان، عشاق، آنان که اهل مهر و محبت هستند * رسم وفا: شیوه وفاداری، رسم پای بندی و وفای به عهد و پیمان *
 خوبرویان: زیبارویان، معشوقان، ماهرویان // *این کار: منظور آموختن وفاداری // * کم تر آید: کم تر ساخته است * وفا: عهد و پیمان را
 نگه داشتن، وعده را به جا آوردن، ثبات در قول و سخن، مقابل جفا

*کمتر: قید مقدار، به ندرت و بسیار اندک، زیبارویان مغرور را تقریباً بی وفا می داند. * کمتر آید = کمتر بر می آید، امکان پذیر نمی باشد

بیت ۳: * خیال: آرزو، فکر، تصوّر چیزی در ذهن، هنگامی که در پیش چشم نباشد. // * نظر: چشم، دیدن، نگاه

* راه نظر: راه تماشا، راه چشم * بر خیالت راه نظر ببندم: چشمم را می بندم تا به خیال و تصویری رؤیای تو نظر نکنم، خیالت را به سر راه نمی
 دهم، نمی خوابم تا خواب تو را ببینم .

* شب رو: شب بیدار، رونده در شب؛ کسی که هنگام شب به راهی برود یا سفر کند، راهزن، عیار، دزد

یکی گفت کاین بندیان شبروند
 نصیحت نگیرند و حق نشنوند سعدی
 * راه دیگر: دل، گوش، خواب و حواس دیگر * از راه دیگر آید: از راه دیگر وارد می شود؛ مثلاً بو، صدا، دل، خواب

* شیوه ی بلاغی مصراع دوم: تقدّم مسند « شبرو » بر نهاد « او »

* شیوه بلاغی: یعنی شیوه ای که جای ارکان دستوری جمله جا به جا می شود.

بیت ۴: * گمراه عالم: گمراه در نظر همه مردم * گمراه عالمم کرد: مرا در دنیا گمراه کرد، عالمیان مرا گمراه دانستند، عشق به زلف تو مرا در
 جهان گمراه کرد. * اگر بدانی: اگر آگاه، دانا و هوشیار باشی * هم اوت رهبر آید: همان بو تو را راهنمایی و هدایت خواهد کرد، بوی زلف من
 تو را به سویم خواهد آورد. * جابه جایی یا چرخش ضمیر: «-ت» در اوت: مضاف الیه برای رهبر است .

* آید: فعل اسنادی به معنی شدن و رهبر مسند جمله است. ← اوت رهبر آید: او رهبرت (تو) می شود .

بیت ۵: * خوشا: شبه جمله؛ چه نیکوست. بسیار خوب و خوش ایت؛ مترادف خُنگ * هوایی: نسیمی، بادی
 * خیزد: برمی خیزد، می وزد *

* خُنگ: خوشا، نیکا، مترادف خوشا، ایهامی هم دارد باسردی و خنکی خاصی که در نسیم است * خُلد: بهشت

بیت ۶: * نوش: شهد و عسل، خوشگوار // * نوش لعلت: شیرینی لب، مزه لب معشوق، بوسه معشوق، سخن گفتن معشوق
 * ما را به آرزو کشت: ما را در آرزوی خود کشت. * بندگی کن: بر ارادت خود ادامه بده، بر فرمان برداری خود پای بند باش

* کو بنده پرور آید: که با تو بر سر لطف خواهد آمد، شاید معشوق به تو توجهی کند. // * آید: می شود

* بنده پرور: کسی که رعایت زیردستان خود را می نماید، بنده نواز

دادار غیب دان و خداوند آسمان
 خَلّاق بنده پرور و رزّاق رهنما سعدی
 * لعل: سنگ قیمتی سرخ رنگ و شفاف * نکته: لعل به جهت سرخی « مشبّه به » لب و شراب قرار می گیرد .

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است
 چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است

بیا که آینه صافیست جام را
 تا بنگری صفای می لعل فام را

لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد
 که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست

بیت ۷: * رحیم: بخشایشگر، مهربان ← ترحم، رحم، رحمت، رحمن، باتوجه به فضای شعر، در طنزی لطیف، آن را در معنی « بی رحم » به
 کار برده است. * دل رحیمت: دل مهربان و بخشنده ات

* کی: چه زمانی * عزم: قصد * صلح: آشتی و سازش، در این جا در مفهوم « لطف »

* کی عزم صلح دارد؟: چه زمانی قصد آشتی و لطف دارد؟ * مگویی با کس: به کسی نگو

*مگویی: فعل نهی، نگوی، حرفش را هم نزن، هیچ از این موضوع سخن نگو، این موضوع را آشکار نکن
*تا وقت آن درآید: تا وقت مناسب آشتی فرا برسد. هنوز زمان آشتی نیست.

بیت ۸: *عشرت: خوشگذرانی* زمان عشرت: روزگار خوش وصال * چون سر آمد؟: چگونه به پایان رسید؟ // *خموش: خاموش باش، شبه جمله // *این غصه هم سر آید: این غصه (جدایی از معشوق و دوری از روزگار خوش وصال) ای که داری به پایان می رسد
*حافظ: منادا و شبه جمله // *سر آید: کنایه از به پایان می رسد * غصه: دوران هجران، جدایی از معشوق و دوری از روزگار خوش وصال
*حافظ: نام شاعری شاعر، *تخلص: نامی است که شاعر در شعرش، خود را به آن می نامد و می خواند.

۴- قلمرو ادبی غزل

بیت ۱: *بر آید: ایهام میان طلوع ماه و برآورده شدن خواست شاعر، بدین سان که وقتی شاعر از مخاطب می خواهد که ماه معشوق زیبایی او شود، به گونه ای دوپهلوی و ایهامی می گوید: ۱- اگر ممکن شود ۲- و اگر اصلاً آن ماه طلوع کند. یعنی آن ماه جرئت ندارد در مقابل من طلوع و جلوه گری کند.

گرت ز دست برآید مراد خاطر ما
در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
به دست باش که خیری به جای خویشتن است
گرت ز دست برآید نگار من باشی

*تشبیه: شاعر پنهانی زیبایی معشوق و ماه را نسبت به هم مقایسه کرده است و زیبایی معشوق را بر ماه برتری داده است.

*ماه: استعاره از معشوق زیبارو، تصویری استعاری از معشوق

*ماه و بر آید: مراعات نظیر * سر و بر: جناس ناقص * تکرار در سرتاسر این غزل: گفت * واج آرایبی: / گ، م، ا، /

بیت ۲: *مراعات نظیر: وفا و مهرورزان

بیت ۳: *تشخیص و استعاره: خیال؛ راه بر خیال بستن، شبرو بودن خیال، از راه دیگر آمدن خیال. * تشبیه: خیال به شب رو

*راه کسی یا چیزی را بستن: کنایه از مانع شدن *مراعات نظیر: راه و شب رو

بیت ۴: *بو: پارادوکس (متناقض نما)، دوکارکرد متضاد دارد: ۱- هم پراکنده و سرگشته می کند ۲- و هم راهنمایی. وقتی این دو در یک جا

اجتماع کنند، جنبه پارادوکسی (متناقض نما) خواهند یافت. یا بوی گمراه کننده می تواند راهنمایی کند.

*بو: تشخیص یا استعاره تشخیصی *بو: ایهام: ۱- رایحه ۲- آرزو *عالم: مجاز از مردم عالم *تضاد: گمراه و رهبر

بیت ۵: *خُتک: شبه جمله است و ایهام تناسب دارد: خوشا، نیکا ۲- باد سرد مطبوع و ملایم با هوا، باد و نسیم تناسب دارد.

*نسیم: ایهام دارد: ۱- باد ملایم و خنک، باد بسیار آرام ۲- بوی خوش

بی زران از دست بُردِ ره زنان آسوده اند
غنچه را دل از نسیم صبحگاهی می تپد صائب

ای باد از آن باده نسیمی به من آور
کان بوی شفا بخش بود دفع خُمارم حافظ

نسیمی از سر زلف تو می خرم به دو عالم
اگر چه خود همه عالم نسیم زلف تو دارد سلمان ساوجی

*مراعات نظیر: هوا، باد، نسیم *تشبیه مُضمَر: نسیم کوی معشوق با باد بهشتی به شکل پنهانی و برتری نسیم کوی معشوق

بیت ۶: *تشبیه: نوش لعل *لعل: استعاره از لب *تشخیص: لعلت ما را به آرزو کشت

*بندگی و بنده پرور: اشتقاق و تناسب و تضاد

بیت ۷: *دل: تشخیص یا استعاره تشخیصی؛ زیرا مهربان است و عزم کاری دارد. *طنز: در رحیمی و دلسوزی دل معشوق

بیت ۸: جناس ناقص: برآید و سرآید *تضاد: عشرت و غصه

۵- قلمرو فکری یا معنایی غزل

بیت ۱: *معنی: با معشوق شکوه کردم که از عشق تو غمگینم. معشوق پاسخ داد که دوران غم و اندوه تو با دیدار من به پایان می رسد گفتم بیا و

در شب تاریک زندگی من، ماه باش گفتا اگر این کار از من ساخته باشد (امکان پذیر باشد؛ یعنی، امکان پذیر نیست)

* اگر برآید: حافظ به طنز می گوید: اگر من ماه تو شوم، این ماه طلوع نخواهد کرد و این که طلوع کرده، ماه تو نمی شود.

*مفهوم: غم هجران عاشق از معشوق، امیدواری دادن معشوق به عاشق، آرزومندی عاشق برای دیدار با معشوق

بیت ۲: *معنی: گفتم از عاشقان رسم وفاداری را یاد بگیر گفتا از زیبارویان وفاداری کم تر دیده شده است و این هنر از دست آنان بر نمی آید.

* **مفهوم:** بی وفایی معشوق و وفاداری عاشق ، ناز معشوق و نیاز عاشق

* **نکته ۱:** معشوق می گوید که عاشقان باید وفا داشته باشند و معشوقان لازم نیست وفادار باشند . و آنان خودشان به دیگران رسم وفا را می آموزند و آموختن وفا از دیگران رسم زیبارویان نیست و به کنایه می خواهد بگوید که زیبارویان با هر کس وفا نمی کنند و مهر نمی ورزند .
* **نکته ۲:** در ادبیات عاشقانه و تغزلی ما وفاداری از زیبارویان توقع داشتن کاری بیهوده است، سعدی و حافظ ابیات زیادی در این زمینه دارند . معشوق کارش ناز کردن است و تن به وصال نمی دهد تا اشتیاق عاشق بیشتر شود ، تا آن جا که جز معشوق چیزی نبیند و همه او شود، ناز درخور معشوق است و نیاز شایسته ی عاشق: «چو یار ناز نماید شما نیاز کنید» از طرفی وصال نباید در نظر عاشق کوچک و آسان جلوه نماید.
بیت ۳: * **معنی:** گفتم راه چشمم را برای ورود خیال تو می بندم تا خیالت از راه چشم به دل راه نیابد و آرامش مرا بیش از این برهم نزد گفتم اشتباه می کنی و نمی توانی از حضور خیال من در چشم و دلت ممانعت کنی . چون خیال من مانند دزد و شبگرد است و از راه های دیگر به اندیشه تو وارد می شود .

* **نکته:** شاعر در مصراع اول می گوید : من اجازه نمی دهم تصویر ذهنی تو پیش چشم من بیاید و آرامش مرا بر هم بزند ، فراموش می کنم . و معشوق در مصراع دوم در پاسخ می گوید : خیال من شبانه از راه دیگر می آید . اگر چشم را ببندی ؛ شب ، هنگام خواب و از راه دل به سراغت می آید و راه خیال من بسته نمی شود . هر جا باشی خیال من با تو خواهد بود همان طور که شب رو یا عیار در شب تاریک راه ها را پیدا می کند ، خیال من هم در شب به سراغ تو می آید و در اندیشه تو قرار می گیرد .
بیت ۴: * **معنی:** گفتم بوی خوش زلفت مرا به سوی خودکشاند و در دنیا گمراه کرد . گفتم اگر آگاه و هوشیار باشی ، همان بو تو را راهنمایی و هدایت خواهد کرد (بوی زلف من تو را به سویم خواهد آورد) .

* **مفهوم نهایی بیت** کنایه است از این حقیقت عرفانی که خداوند هم گمراه کننده است و هم راهنمایی کننده .

* **مفاهیم دیگر:** حیرت و سرگشتگی عاشق ، توجه و عنایت معشوق ، هدایت کنندگی معشوق

* **نکته:** در مصراع دوم معشوق با طنز پاسخ می دهد که : بوی زلف به تو می گوید که من کجا هستم ، اما تو به آن جا راه نداری .

* **شرح بیشتر:** گفتم بوی زلفت مرا در جهان به گمراهی و سرگردانی کشانده ، چون این بوی نشانی از حضور تو در جایی دارد پس به همه جا حیران و سرگردان رو می آورم . جوابی طنز آمیز داد و گفت : ولی همین بو که از نظر تو گمراه کننده است به هر حال تو را به اقامتگاه من راهنمایی می کند . ولی عاشق را به خانه معشوق راه نمی دهند .

گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب من به بوی خوش آن زلف پریشان بروم حافظ

بیت ۵: * **معنی:** گفتم چه خوش و لطیف است نسیمی که از باد بهشت می وزد . گفتم چه خوب است نسیمی که از کوی معشوق می وزد.

* **مفهوم:** کوی معشوق بر بهشت برتری دارد .

* **نکته:** معشوق در مصراع دوم با طنز می گوید : بله ، نسیم بهشتی خوشایند است ، اما خوش تر از آن نسیمی است که از کوی دلبر می آید . اگر تو عاشق راستین هستی ، این را بدان که هوای کوی دلبر باید از هر نسیمی برای تو خوشایند تر باشد .

بیت ۶:

* **معنی:** گفتم که لب سرخ شیرینت ما را در آرزوی خود کشت . گفتم تو بر ارادت خود ادامه بده که معشوق با تو برسر لطف خواهد آمد.

* یا لب لعل نوشین تو ما را در اشتیاق هلاک کرد . یار پاسخ داد تو هم چنان در خدمت و طاعت بکوش زیرا لب من آیین دل جوئی از خدمت

گزاران را نیک می داند . حافظ در غزل دیگری می فرماید:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

* **مفهوم:** اطاعت و فرمان پذیر بودن عاشق ، لطف و عنایت و بنده پرور بودن معشوق

* **نکته:** شاعر در مصراع اول می گوید : ای معشوق ، آرزوی بوسه لب شیرین و سرخ تو ما را کشت . و معشوق در مصراع دوم پاسخ می دهد : عاشق باید در عشق ورزی و بندگی درگاه معشوق پایدار بماند . ما هم رسم بنده پروری را فراموش نمی کنیم .

بیت ۷: * **معنی:** معشوق در مصراع دوم پاسخ قطعی نمی دهد که آیا قصد صلح دارد یا ندارد ؟ و فقط می گوید که وقت آن نرسیده است .

* **معنی:** گفتم دل مهربان و بخشنده ات چه زمانی قصد آشتی و لطف دارد؟ گفتم این راز را به کسی نگو تا وقت مناسب آن فرا برسد .

* **مفهوم:** تاکید بر عدم اعتراض و رازداری ، آرزومند بودن به لطف و عنایت معشوق

بیت ۸ :

معنی : گفتم که دیدی چگونه آن روزهای شاد و با نشاط زود به پایان رسید و گذشت ؟ گفتا ای حافظ خاموش باش این غصه ای که داری نیز به پایان می رسد .

(سخن نگو که اندوه به پایان رسیدن روزگار خوشی نیز به پایان می رسد و بار دیگر روزهای وصال فرامی رسد)

مفهوم : تاکید برسکوت و دعوت به خاموشی و عدم اعتراض ، پوشاندن راز عشق ، به پایان رسیدن روزگار هجران و جدایی ، فرارسیدن روزگار وصال ، ناپایداری و گذرا بودن خوشی ها و ناخوشی ها ، امیدبخشی معشوق به عاشق

شعر خوانی

« بوی گل و ریحان ها »

غزل

۱- وقتی دل سودایی می رفت به بستانها بی خویشتم کردی بوی گل و ریحانها

وقتی : روزگاری * سودایی : صفت بیانی نسبی ← سودا + ی نسبت ، مجاز از سودازده، شیدا، شیفته، عاشق

* سودا : مؤنث آسود، سیاه ، یکی از اخلاط (چیزهای درهم آمیخته) چهارگانه (صفرا ، خون ، بلغم و سودا) بدن در طب قدیم ،

* دل سودایی : دل عاشق و شیدا ، موصوف و صفت بیانی نسبی

* بستان: گلزار و گلستان را گویند و مخفف بوستان هم هست ، باغ // * کردی : می کرد ، « ی » در این فعل و افعال بیت های بعد « استمراری »

است . * گل : گل سرخ ، مراد از گل در ادبیات فارسی معمولا گل سرخ است . * ریحان : سیرغم ، گیاهی معطر و خوش بو از تیره نعنائیان ،

وقتی همراه گل می آید ، گل خوش بو معنی می دهد . هر گیاه سبز و خوش بو

* بی خویشتم کردی : مرا از خود بی خود می کرد ، مرا سرمست می کرد . * م : ضمیر شخصی پیوسته یا متصل در نقش مفعول

* دل سودایی : تشخیص یا استعاره تشخیصی در واژه « دل » ؛ زیرا سودایی (عاشق) است .

* نکته : گاهی ساختار تشخیص یا استعاره مکنیه به شکل ترکیب وصفی می آید ، این نوع استعاره را در ظاهر ترکیب موصوف و صفت بیانی می

سازند ، اما صفت ذکرشده از ویژگی های موصوف نیست بلکه یکی از ویژگی های مشبه به محذوف است که به موصوف قرض داده شده است .

* مراعات نظیر : بستان ، گل ، ریحان * بی خویشتم کردی : کنایه از از خود بی خود کردن ، سرمست و بی اختیارم کردی

* معنی : روزگاری دل شیدا و عاشق من برای گشت و گذار به باغ ها می رفت و در آن جا بوی خوش گل ها و گیاهان خوش بو مرا از خود بی خود و سرمست می کرد .

۲- گه نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل بایاد تو افتادم از یاد برفت آنها

* گه : مخفف « گاه » * نعره : فریاد، بانگ بلند * زدی : می زد ، ماضی استمراری به شیوه کهن * جامه : لباس

* دریدی : می درید ، پاره می کرد ، ماضی استمراری به شیوه کهن * با : به * تو : مرجع آن « معشوق »

* آن ها : مرجعش ، دو عمل صورت گرفته در مصرع اول ؛ یعنی نعره زدن بلبل و جامه دریدن گل

* نعره زدی : کنایه از از شادی به بانگ بلند ، فریاد و فغان می کرد ، از شادی آواز می خواند .

* مراعات نظیر ، تشخیص و استعاره : بلبل و گل چون نعره می زنند و جامه می درند که از افعال انسانی است .

* گل جامه درید : کنایه از گل می شکفت ، سعدی می خواهد با این کنایه اشتیاق گل را هم بیان کند .

* جامه : استعاره از گل برگ های گل * آن ها : منظور همه زیبایی های طبیعت از آواز بلبل گرفته تا زیبایی های گل

* تشبیه مضمر یا پوشیده : معشوق به طور پنهانی از لحاظ نغمه سرایی و زیبایی به بلبل و گل مانند شده است .

معنی : گاه در آن باغ ، بلبل در گوشه ای آواز می خواند و زمانی گل از شوق نغمه های بلبل لباس خود را پاره می کرد (می شکفت) هنگامی که به یاد تو افتادم ، آن همه زیبایی ها را فراموش کردم .

۳- ای مهر تو در دلها وی مهر تو بر لبها وی شور تو در سرها وی سر تو در جانها

مهر: عشق و محبت *مهر: ابزاری از جنس فلز یا لاستیک که روی آن اسم شخص یا بنگاهی را نقش می کنند و از آن به جای امضا در پای نامه ها و قراردادهای استفاده می کنند، نقش یا اثر یا نشانه ابزار ذکر شده بر روی کاغذ، انگشتری یا خاتم انگشتری که در قدیم از آن به جای مهر استفاده می کردند. *شور: هیجان، آشفتگی، فتنه، آشوب، غوغا، فریاد *سر: راز

*مهر تو بر لبها: تو همه عاشقانت را وادار به سکوت کردی گویی بر لبانشان مهر زدی، همه در برابر زیبایی تو سرگشته و ساکت اند.

*مراعات نظیر: دل، لب، سر، جان *جناس ناقص: مهر و مهر، در، سر و بر، سر و سر *مجاز: سر: مجاز از اندیشه

*مهر بر لب زدن: کنایه از خاموش شدن، سخن نگفتن، سکوت کردن

معنی: ای معشوقی که دل های عاشقان سرشار از مهر و محبت توست و همه عاشقانت را وادار به سکوت کردی (گویی بر لبانشان مهر زدی، همه عاشقانت در برابر زیبایی تو سرگشته و ساکت اند). ای محبوبی که در سر عاشقان خود شور عشق افکندی و راز عشقت را در جانشان جای دادی.

*مفاهیم: سرشار بودن محبت معشوق در دل عاشق، رازداری و سکوت عاشقانه، به تسخیر درآمدن تمام وجود عاشق از سوی معشوق

جاری بودن عشق در وجود همه پدیده های هستی

۴- تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

*تا: از وقتی که *عهد تو در بستم: با تو پیمان بستم *بعد از تو: بعد از پیمان بستن با تو، با بودن وجود تو

*روا: جایز، شایسته *نقض: شکستن، اهمیت املائی دارد *نغز: دل کش و خوش *نقض و نغز: واژه های هم آوا

*تکرار: عهد و همه، تو *تضاد: در بستن با شکستن و نقض

*معنی: ای معشوق، از روزی که با تو عهد و پیمان عشق و دوستی بستم با دیگران همه عهد و پیمانم را شکستم. زیرا بعد از پیمان بستن با تو

شایسته است عهد و پیمان های دیگر شکسته شود

*مفاهیم: وفاداری عاشق، ترک تعلقات و وابستگی ها

۵- تا خار غم عشقت آویخته در دامنم کوته نظری باشد رفتن به گلستانها

قلمرو زبانی

*تا: از وقتی که *خار: تیغ درخت، سیخ های نوک تیز که در شاخه های بعضی از، درختان و گیاه های روید *خوار: واژه هم آوا با خار به معنی

«آسان، سهل، پست، زبون، ذلیل، حقیر» *کوته نظری: کوته فکری، نادانی، تنگ نظری، تنگ چشم، خرده نگرش، اندک بین، کسی که

عاقبت اندیش نباشد، دوراندیش نبودن

قلمرو ادبی:

*خار در دامن آویختن: کنایه ازرنج و آزار دیدن، گرفتار شدن *خار غم عشق در دامن کسی آویختن: کنایه از گرفتار عشق شدن آن

شخص *تشبیه: خار غم *خار و گلستان: تضاد و مراعات نظیر *در دامن کسی آویختن: متوسل شدن به کسی، پناه بردن به آن کس

*تشخیص و استعاره: خار به قرینه این که در دامن آویخته است. سعدی در جای دیگر می فرماید:

*معنی: از زمانی که غم عشقت مانند خاری از دامنم آویزان شده است و مرا اسیر ساخته است، گشت و گذار در گلستانها چیزی جز کوته

فکری و نادانی نیست.

مفاهیم: ترجیح دادن غم عشق بر خوشی دنیا، بلاکش بودن عاشق و غم دوستی او

۶- آن را که چنین دردی از پای دراندازد باید که فروشوید دست از همه درمانها

قلمرو زبانی

*فروشوید: شستن، محو کردن، پاک کردن

*چنین دردی: چنین عشقی که به منزله درد بی درمان است *از پای دراندازد: کنایه از نابود و ناتوان کند، درمانده کند

*دست فروشستن: کنایه ازرها کردن و دست برداشتن، صرف نظر کردن. چشم پوشیدن

*مراعات نظیر: دست و پا *تضاد: درد و درمان *واج آرایی: / د /

*معنی: کسی که درد بی درمان عشق او را ناتوان و درمانده کند. (اسیر عشق شد) بر اولزام است که همهٔ درمان ها را رها کند.

*مفهوم: گرفتار غم و درد عشق نباید دنبال درمان آن باشد؛ زیرا درد عشق درمان ندارد

۷- گر در طلبت رنجی ما را برسد، شاید چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

*طلب: جستجو، جستن، (تصوف) از مراحل سلوک که در آن سالک در پی یافتن حق و حقیقت است. // *را: به

*شاید: از مصدر شایستن، شایسته است، سزاوار است، روا است، به جاست *چون: وقتی، هنگامی

*سهل: آسان، نرم، زمین نرم *حرم: گرداگرد خانه، گرداگرد کعبه و اماکن مقدّس

*سهل است بیابانها: گذر از بیابانها آسان می شود. چون در زمان قدیم پیاده با عبور از بیابانها باید به کعبه می رسیدند.

*حرم: مجاز از کعبه *مراعات نظیر: حرم و بیابان *سهل: ایهام دارد: ۱- آسان ۲- نرم و هموار *اسلوب معادله در بیت

*معنی: اگر برای رسیدن به تو رنجی ببینیم، شایسته است. هم چنان که هرکس عشق دیدار کعبه را در دل داشته باشد، گذر از دشواری های بیابانها برای او آسان می شود.

*مفاهیم: بلاکش بودن عاشق، آسان شدن راه عشق با وجود معشوق، همراه بودن عشق با غم و درد، تحمل کردن سختی های راه عشق

۸- هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آید ما نیز یکی باشیم از جملهٔ قربانها

*کیش: جعبهٔ تیر، تیردان *ریش: زخمی، آزرده، مجروح *آید: بیاید، مضارع التزامی، اصابت کند، برسد

*قربان: صدقه، تصدّق، قربانی، جعبه ای که کمان را در آن می گذاشتند، کماندان، جای کمان

*جناس ناقص: کیش و ریش *مراعات نظیر: تیر و کیش و قربان

*قربان: ایهام تناسب: ۱- قربانی، معنی مورد نظر در بیت ۲- کمان دان، معنی غیر مورد نظر با واژه های تیر و کیش تناسب دارد

*معنی: هر تیری که در تیردان تو وجود دارد اگر بر دل دردمند عاشق اصابت کند ما نیز یکی از انبوه قربانیان عشق تو خواهیم بود.

*توجه: شاعر خود را عاشق می داند و حاضر است جانش را در راه معشوق بدهد. و این نشان پاک بازی اوست

*مفهوم: اگر مرا تا پای مرگ بیازاری از تو روی برنمی گردانم، پایداری عاشق در عشق، پاک بازی عاشق، بلاکش بودن عاشق

۹- گویند: «مگو سعدی چندین سخن از عشقش» می گویم و بعد از من گویند به دورانها

*چندین: این همه *مگو: فعل نهی، نگو *دوران: روزگار، عهد، زمان

*نکته: دوران در عربی بر وزن فَعْلان است و دَوْران خوانده می شود و «ان» جزء ذات واژه است و از نظر ساخت، ساده است.

*اشتقاق: گویند، مگو، می گویم *تضاد: گویند و مگو

*معنی: از روی نیک خواهی مرا نصیحت می کنند و می گویند: سعدی، این همه از عشق او سخن نگو. من نیز در پاسخ آن ها می گویم که نه

تنها من درباره ی عشق او سخن می گویم بلکه بعد از من نیز در همهٔ دورانها از عشق او سخن خواهند گفت.

*مفهوم: سخن گفتن درباره ی عشق پایانی ندارد، پس از سعدی داستان عشق او را باید در دوران نقل قول کرد، رازداری عاشقانه

گروه آموزشی عصر

ASR_Group@outlook.com

@ASRschool2

گنج حکمت

حَقَّة راز

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی .»
شیخ گفت : « باز گرد تا فردا.»
آن مرد بازگشت.

شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگرفتند و در حَقَّة کردند و سر حَقَّة مُحکم کردند.

دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده کرده ای، بگوی.»

شیخ بفرمود تا آن حَقَّة را به وی دادند و گفت: «زینهار، تا سر این حَقَّة باز نکنی.»

مرد حَقَّة را برگرفت و به خانه رفت و سودای آتش بگرفت که آیا در این حَقَّة ، چه سر است؟ هر چند صبر کرد نتوانست.
سر حَقَّة باز کرد و موش بیرون جَست و برفت.

مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، من از تو سرّ خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟!»

شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حَقَّة به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سرّ خدای را با تو بگوئیم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»

اسرارالتوحید، مُحَمَّدبن مَنور

* اسرار : ج سرّ ، رازها * با : به * نمایی : نشان بدهی * حَقَّة : جعبه، صندوق * دیگر روز : روز دیگر * باز آمد : بازگشت * آنچه : آن چه * زینهار : شبه جمله که برای تنبیه و تحذیر گویند به معنای دور باش، حذر کن * سودا : اندیشه، هوس، عشق * هر چند صبر کرد نتوانست : هر چه بردباری کرد نتوانست بر اندیشه باز نکردن سر جعبه غلبه کند . * جَست : از مصدر جهیدن ، پریدن * ... چگونه نگاه خواهی داشت؟! : استفهام انکاری ، نگاه نمی توانی داشت .
* مفهوم : تاکید بر رازداری و پوشیدن راز

درس هفتم

جمال و کمال

* بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان : آگاه باش که قرآن مانند بهشت پاینده و همیشگی است .

* بدان : آگاه باش * مانند : از ادات تشبیه به معنی شبیه * جاودان : مخفف جاویدان است ، پاینده، پایدار، همیشگی

* در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.

* هزار : بیانگر کثرت و زیادی است * نعمت : احسان، نیکی ، بهره، مال، روزی * است : وجود دارد

* حکمت : دانایی. علم، دانش، دانشمندی، عرفان، معرفت در بهشت * پند : اندرز، نصیحت، عبرت

* سجع : نعمت و حکمت

* معنی : در بهشت احسان و روزی فراوانی وجود دارد.

* در بهشت، انهار و اشجار است و در قرآن، اخبار و اعتبار است.

* آنها : ج نهر، رودها ، جوی ها * اشجار : ج شجر، درختان * اخبار : ج خبر، آگاهی ها، خبرها، داستان ها

* اعتبار : پند گرفتن، عبرت پذیری * است : وجود دارد

* سجع : اشجار و اعتبار * واج آرایبی : / / / ر / - /

* معنی : در بهشت، رودها و درختان وجود دارد و در قرآن ، آگاهی ها و اندرزها.

* زینت قرآن ، بی جمال بهشت، تمام است و زینت بهشت، بی جمال و کمال قرآن، ناتمام است.

* زینت : آرایش ، آن چه با آن آرایش کنند، پیرایه، زیور * جمال : زیبایی ، نیکویی * تمام : کامل، درست ، بی عیب

* کمال : تمام شدن، کامل شدن، آراستگی صفات ، معرفت ، برتری ، تمامیت

* تضاد و سجع : تمام و ناتمام * حناس ناقص : جمال و کمال

* معنی : آرایش قرآن ، بدون زیبایی بهشت ، کامل است و زیور بهشت ، بدون زیبایی و آراستگی قرآن ، کامل نیست .